

اصول سنجش اسلامیت دانش در حوزه‌ی علوم انسانی

محمدتقی بخرد^۱، محمدکاظم پیشقدم^۲، محمد علی اخگر^۳، کوروش سرورزاده^۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۸

چکیده: هر دانشی بر اصولی استوار است که بر همه اجزای آن پرتو می‌افکند. تمامیت دانش علوم انسانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. این مقاله ضمن معرفی مبانی و اصول حاکم بر علوم انسانی اسلامی ادله اثبات آن را نیز بیان کرده است. این تحقیق با روش تحقیق کتابخانه‌ای و مراجعه به متون و اسناد صورت پذیرفته که کلیه متون مرتبط در این زمینه مطالعه و بصورت فیش برداری صورت گرفته است. دین اسلام پنج شرط اساسی را ملاک سنجش اسلامیت افراد قرار داده است که محقق به عنوان محور تحقیق و در تطبیقی علمی به کمک آن شروط، اسلامیت دانش را نیز مورد سنجش قرار داده است. اصل وحدت‌گرایی در پرتو تقدم‌نداشتن بر خدا و رسول، هدایت‌طلبی در پرتو اعتقاد به نبوت و آخرت‌گرایی در پرتو اعتقاد به معاد، عدالت‌خواهی در پرتو اعتقاد به عدل اسلامی، ولایت‌پذیری در پرتو اعتقاد به امامت و جریان ولایت‌الله می‌تواند چراغ راه محقق مسلمان باشند که با محک آن در تمامی حوزه‌های علمی به‌ویژه علوم انسانی اسلامیت را بسنجند و علوم انسانی را اسلامی و مطهر کنند. این اصول از مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی در علم کلام و فلسفه اسلامی منشأ می‌گیرند. مراعات این اصول در تمامی رشته‌های علوم انسانی شرط اسلامیت آن رشته علمی محسوب می‌شود؛ در نتیجه شرط اسلامیت یک حقیقت علمی تحقق هر پنج اصل ذکر شده به‌طور یکجاست. هر یک از اصول مبانی استدلالی قابل دفاعی دارد که می‌تواند اصالت خود را در دآوری اثبات کند.

واژگان اصلی: اصول و مبانی اسلام، اصول و مبانی علوم انسانی، اسلامیت دانش، علوم انسانی اسلامی.

- ^۱ دانشجوی دکتری گروه جامعه‌شناسی سیاسی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، جهرم، ایران.
- ^۲ دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)
- ^۳ استادیار گروه معارف اسلامی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران.
- ^۴ استادیار گروه علوم اجتماعی، واحد جهرم، دانشگاه آزاد اسلامی، جهرم، ایران.

مقدمه

علوم انسانی اسلامی سال‌هاست به‌عنوان موضوعی مهم در علوم انسانی مورد بحث بوده و در عرصه‌های مختلف اعم از الهیات تا کلام و فلسفه به شکل‌های متنوعی مطرح است. در حوزه الهیات موجود می‌خواهند راه حضور دین را در دانش‌ها و ساختارهای مدرن به تصویر بکشند. (خاکی قراملکی، ۱۴۰۰: ۷۳) در حوزه‌ای دیگر نیز طیف‌های فکری گوناگونی در این عرصه اظهار نظر کرده‌اند که در یک سر آن گروهی هستند که معتقدند باید شاکله علوم را حفظ کرده و موارد غیردینی را از آن حذف کرد (عطاس، ۱۳۷۴: ۱۱۳). گروهی نیز با ضمیمه کردن آیات و روایات به نظریه‌های عرضه‌شده علوم تولیدی لیبرالیسم در یک حوزه علمی به اسلامی کردن آن می‌پردازند و گروهی با استنباطات شخصی در حوزه رشته علمی معین و تفسیر آیات الهی منطبق بر تشخیص خویش درصدد اسلامیزه کردن یافته‌های خود هستند؛ به بیان دیگر هرکسی از ظن خود به دنبال اسلامی کردن علوم انسانی است.

برخی هویت علم دینی را در اکتفا به آموزه‌های موجود در آیات و روایات (نصیری، ۱۳۸۷: ۴۵) و حاکم کردن وحی بر تمامی شئون علم (میرباقری، ۱۳۸۷: ۸۴) می‌دانند. بعضی تنها معنای مُجاز از علم دینی را

حضور پیش فرض‌های دینی در مقام گردآوری علم می‌دانند و با توجه به اینکه هویت علم را در گروهی مقام داورِ آن می‌دانند، عملاً منکر امکان علم دینی هستند. (سروش، ۱۳۸۵: ۲۱۷-۲۱۹ و ملکیان، ۱۳۸۵: ۸۳-۸۷). عده‌ای سعی کرده‌اند با مناقشه در تفکیک مقام داور و گردآوری و نشان دادن مفرهای فرهنگی در هویت علم، راهی برای ورود جدی‌تر آموزه‌های دینی در حوزه علوم تجربی (به ویژه علوم تجربی انسانی) بیابند. (باقری، ۱۳۸۲: ۸۵ و باقری، ۱۳۸۶: ۹۰ و زیباکلام، ۱۳۸۵: ۱۲۰) و برخی دیگر با توجه به تنوع مراتب دستگاه ادراکی بشر، معتقد به وجود نوعی رابطه طولی بین اندیشه‌های مختلف انسان‌اند و بر این اساس درصددند حق هر معرفتی را در جای خود ادا و به جمع بین معارف مختلف بشری اقدام نمایند. (نصر، ۱۳۸۱: ۱۶ و گلشنی، ۱۳۸۵: ۱۹۲ و جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۱۴۰)

سوال و فرضیه پژوهش

آرای موجود در خصوص سه رفتار تحول‌خواهی علوم انسانی اسلامی در ایران راه شامل دیدگاه به روز رسانی علوم انسانی، بومی سازی علوم انسانی و اسلامی سازی علوم انسانی می‌دانند.

(موحد ابطحی، ۱۴۰۱: ۲۲) در دیدگاه به روز رسانی، مسأله اصلی عدم به روز رسانی سرفصل‌های مختلف دروس در شاخه‌های مختلف علوم انسانی است. در بومی‌سازی علوم انسانی نیز، مسأله اصلی مشکلات اصلی جامعه ایران و عدم توانایی حل مشکلات با راهکارها و نظریات علمی موجود است. بومی‌شدن علم در حقیقت صورتی از گسترش مرزهای علم است نه بیرون رفتن از دایره آن. (داوری اردکانی، ۱۳۸۱: ۲۲۱) در رویکرد اسلامی سازی نیز نگاه اصلی و دغدغه اصلی تحول خواهان، بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی است. بطور کلی در تحول خواهی علوم انسانی اسلامی، ملاک سنجش اسلامیت علوم یکی از سوالات اصلی این پارادیم است. سوال اصلی این تحقیق به این اختصاص یافته است که آیا اصول مشخصی برای سنجش اسلامیت دانش علوم انسانی وجود دارد یا خیر؟ اگر پاسخ مثبت است، این اصول چه اصولی می‌تواند باشد؟ علیرغم اینکه به این سوال می‌توان از مناظر مختلف پاسخ‌های متفاوتی ارائه نمود ولی بنظر نویسنده در معارف دینی، اصول دین اسلام که شامل توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت است، می‌تواند حبلی محکم برای دستیابی به اندیشه دینی در حوزه علوم انسانی اسلام باشد. چرا که اعتقاد به این اصول و پذیرش مستدل آن است که می‌تواند اسلامیت یک انسان را تأیید و تصدیق کند و هرگونه تشکیک و تکذیب در هر یک از اصول موجب تکفیر فرد شود. با نگاهی دیگر به همین اصول، میتوان این سوال را مطرح کرد که آیا پذیرش اصلیت و حاکمیت این اصول بر یک انسان که می‌تواند او را مسلمان کند، نمی‌تواند علوم انسانی را نیز اسلامی و مطهر کند؟ اصولی که رسالت علم کلام اسلامی ادله اثبات آن را در خود دارد و فلسفه اسلامی بیشترین وظیفه خود را بازشناسی معارف مستتر در آن می‌بیند و منطق و استدلال، پشتیبانی از آن را بر عهده دارد. این اصول خود به مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی اسلام متکی است. بنابراین با برداشتی اقتباسی، بنظر می‌رسد مراعات اصول مورد نیاز تولید علم نیز باید از این قاعده کلی تبعیت کند و محقق باید اصالت اصول را مستدل به ادله قابل دفاعی که برای او یقین‌آور باشد، اثبات کند؛ سستی که فقهای شیعه از گذشته‌های دور در تدوین علم فقه همواره به آن توجه کرده و بر آن تأکید داشته‌اند (محمدی، ۱۳۸۳: ۶۷). همچنین علما اعتقاد به این اصول را از بنیان‌های اولیه دینی هر مسلمان معرفی می‌کردند و خود نیز در اجتهاد حکمی خویش چارچوب اصول را مبانی اولیه احکام فقهی قرار می‌دادند؛ یعنی هیچ حکمی از احکام نمی‌تواند مغایر با هیچ یک از اصول باشد؛ بنابراین نویسنده با برداشتی اقتباسی از این امر معتقد است برای حل مشکل علوم انسانی و معیارهای اسلامی نیز تبعیت از این امر می‌تواند راه‌گشای

دعوی اسلامی سازی علوم انسانی باشد. این موضوع، شاکله مقاله حاضر است. نویسنده نیز علاوه بر معرفی راه‌های کسب دستیابی به علوم انسانی اسلامی، معیار سنجش اسلامیت دانش‌های موجود در زمینه‌های علوم انسانی و اجتماعی را مراعات اصول معرفی کرده است.

ضرورت و اهمیت سنجش مبانی اسلامی دانش‌های علوم انسانی

ادعای علمیت (علمی بودن) یک نظریه در حوزه علوم انسانی از مسائلی است که همواره مدنظر و تأمل محققان قرار داشته است. کار تشخیص علمیت یک مسئله در حوزه علوم انسانی از مسائلی است که همواره با تعارض مواجه بوده است. فرایند تشخیص علمیت یک مسئله یا موضوع در حوزه علوم انسانی، فرایند بسیار پیچیده‌ای است. اینکه تا چه حد این فرایند در سطوح مختلف جامعه دقیق، معتبر و علمی بررسی می‌شود، نشانه فعال بودن تحقیقات علمی در جامعه است (ایمان، ۱۳۹۹: ۲۴). در حوزه علوم تجربی اثبات علمیت یک مسئله کاری آسان‌تر است؛ به ویژه وقتی موضوع درباره پدیده‌های مادی باشد، ولی وقتی موضوع به علوم انسانی می‌رسد، مشکل اثبات علمیت بیشتر قابل تأمل است؛ زیرا سیالیت قواعد جاری بر جهان انسانی نه به آسانی تشخیص داده می‌شود و نه می‌توان یافته‌ها را با قطعیت پذیرفت؛ به بیان دیگر، آن بخش از علوم تجربی که در ماده منحصر است، قالبی معین است و از طریق تجربه قابل سنجش است، ولی بخش اعظم علوم انسانی، روان و روح را شامل می‌شود و جلوه‌های ناپیدای وجود را نیز دربرمی‌گیرد؛ ابعادی که وجود آن هم به‌سختی تشخیص داده می‌شود و هم به‌سختی قطعیت پذیر است. اینکه قاعده‌های جاری بر علوم تجربی برای نظریه‌پردازی در حوزه علوم انسانی هم می‌توان جاری دانست، سؤال است که باید در پاسخ به آن دقت و تأمل داشت. برای پاسخ‌گویی به سؤالات فوق پاسخ‌گویان متعددی وجود دارند و هر کس با توجه به باور و اعتقاد به مبانی متفاوت، پاسخ‌های مختلفی بیان می‌کند. ریشه این تفاوت‌ها در مبانی و «نگرش مکتبی» به آن‌هاست. هر مکتب به حسب تبیین «مبانی» خود به پاسخی می‌رسد که از منطق حاکم بر مبانی سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا هر مکتب بر حسب نوع نگرشی که به مبانی دارد، «اصول» خود را تبیین می‌کند و به سؤالات پاسخ می‌گوید. در اندیشه دینی هم مراجع دینی شرط اسلامیت فتاوی خود را استناد به منابع فقهی می‌دانند و روح حاکم بر آن منابع از «اصول» دین تبعیت می‌کند. فقها برای اینکه از چارچوب تبیینی اصول دین خارج نشوند، دانشی به نام «اصول فقه» را مبنای روش‌شناسی خود قرار داده‌اند که ضامن اسلامیت و ملاک سنجش صحت فتاوی است.

دانش اصول فقه بر مبنای جریان داشتن اصول دین در همه ابعاد فتاوی مستخرجه است. اگر

«مبنا» و «اصول» در حوزه دانش های علوم انسانی مشخص نباشد، نمی توان میزان تحقق و اصالت دانش را تضمین کرد. این موضوع در حوزه اسلامی سازی تحقیقات جاری در حوزه علوم انسانی نیز بسیار اهمیت دارد و یکی از ضروریات حال حاضر جامعه علمی کشور است؛ از این رو نویسنده معتقد است تنها در صورتی می توان ادعای انطباق اسلامیت در حوزه علوم انسانی را مطرح کرد که تحقیقات، نگارش ها، مقالات و روش های تحقیقی و به عبارتی دانش موجود در این حوزه بر پایه «اصول» مبتنی بر «مبانی» اسلامی استخراج شده و بنا نهاده شده باشد؛ چراکه در غیر این صورت ادعای اسلامیت در حوزه دانش های علوم انسانی در همین حد متوقف خواهد شد. از اینرو است که می بایست شرط علمی بودن و اسلامی بودن علوم را توأم مطرح کرد. تفکیک یا انطباق علمی بودن و اسلامی بودن علوم مختلف امروز یکی از چالش های جدی میان اندیشمندان این حوزه می باشد..

پیشینه اسلامیت دانش در حوزه علوم انسانی

موضوع اسلامی کردن دانش در حوزه علوم انسانی، سال هاست از مباحث روز اندیشمندان و علاقه مندان این حوزه بوده و افراد مختلف نگرش ها و مسیرهای مختلفی برای تحقق علمی و عملی این حوزه برداشته اند.

دینی سازی، اسلامی سازی، اسلامی کردن، اسلامیزاسیون و... عبارت هایی هستند که درباره تحول علوم انسانی به کار گرفته می شوند و عنصر مشترک همه آن ها بازتعریف دانش با اصول و مبانی اسلامی است. برخی ریشه اصلی این تعارض ها را در متفاوت بودن موضوع انسان در اندیشه غرب، اسلام و وجود انسان های گوناگون می دانند. انسان در اندیشه غربی انسان تک ساحتی است و تنها عوامل مادی هستند که بر او تأثیر می گذارند (حداد عادل، ۱۳۸۳: ۸۶). تکیه بر انسان شناسی در تحول علوم انسانی اسلامی یکی از مفاهیمی است که در همایش تحول در علوم انسانی اسلامی نیز مطرح شده و برخی آن را اصلی ترین اصول حاکم بر علوم انسانی اسلامی می دانند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲: ۱۱۲). از دیدگاه غرویان «برای تحول در علوم انسانی اسلامی باید سراغ انسان شناسی برویم؛ زیرا بدون تحول در نگاه جدید به انسان، تحول در علوم انسانی امکان پذیر نخواهد بود. اگرچه انسان شناسی نیز خود از زیربنایی به نام هستی شناسی سرچشمه می گیرد که همان فلسفه است» (غرویان، ۱۳۸۶: ۴۱)

مقام معظم رهبری طی دو دهه اخیر در این باب رهنمودهای بسیاری ارائه کرده و یکی از نیازهای جدی حوزه دانش در کشور را تحول در علوم انسانی اسلامی دانسته اند اندیشمندان

حوزه‌های علوم انسانی به‌ویژه اندیشمندان حوزه‌های معرفت اسلامی، باور دارند رویکرد فعلی دانش بشری نمی‌تواند تمام انتظارات موردنظر آنان را تأمین کند و نیاز به تحولی در علوم بشری و ایجاد علم دینی وجود دارد که نیازمند تأسیس دستگاه‌واره‌ای فکری است که لاجرم تمام بخش‌هایش ارتباط منطقی با هم داشته باشند. این هماهنگی نیز خود نیازمند مبادی فلسفی و چارچوب نظری درست از فلسفه اسلامی است که ضرورت بازشناسی سه عنصر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را می‌طلبد (پارسانیا، ۱۳۸۲: ص ۱۶-۷). چارچوب نظری در دستگاه‌واره علوم دینی نیازمند تدوین مبادی فلسفی در علوم است که این تدوین تنها از مسیر تبیین مبادی هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی به دست می‌آید. (تقوی، ۱۳۹۹: ۲۸)

بر این اساس تصحیح نگرش‌های اسلامی در هستی‌شناسی تدوین مبادی تصویری و تصدیقی هر علم براساس مبانی فلسفه اسلامی نیز از مباحثی است که در تحول علوم انسانی ضرورت دارد، اما نگاه دقیق‌تر در این حوزه را می‌توان بر پایه دو وجه «مبانی» و «اصول» دانست که مجموعه فوق از اصول دین منبث شده است و می‌تواند ما را در فهم جامع‌تری از اصول دین یاری کند تا زمینه تأثیر جهان بینی اسلامی بر زندگی فردی و اجتماعی را فراهم کند. تحول در موضوعات مبنایی مانند انسان‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و شناخت‌شناسی زمینه‌ساز تحول در دانش‌های بشری است و براساس آن نیز در مباحث علوم انسانی مانند مدیریت باید اصول مربوط به هر مبنا مورد توجه و تحول قرار بگیرد (بخرد، ۱۳۹۲: ۲۲۱)

چارچوب نظری اسلامیت دانش در موضوع علوم انسانی اسلامی

پرداختن به موضوع دانش در حوزه علوم انسانی و چالش تولید دانش اسلامی یا اسلامی کردن دانش که این روزها مبحث بسیار مورد توجهی در حوزه اندیشمندان مسلمان این حوزه است، مهمترین کارش این است که دستگاه فکری حاکم در این حوزه را شناسایی نموده و بواسطه آن جایگاه اندیشمند مسلمان نیز در حوزه تولیدات دانش انسانی مشخص نماید. در جهان بینی اسلامی اندیشمندان مختلفی به نظریه پردازی در حوزه علوم انسانی اسلامی پرداخته‌اند. زیربنای نظری تحول خواهی علوم انسانی اسلامی را بر مبنای سه الگوی استنباطی و مبنا‌گرایی و ترکیبی دسته‌بندی نموده‌اند. در این بین رویکردهای مبنا‌گرایی که بنیان‌های علوم انسانی اسلامی را تشریح می‌نمایند. اندیشمندان بزرگی از قدیم تا کنون نظیر سید محمد تقی‌العطاس، اسماعیل فاروقی و ... از شخصیت‌های شناخته شده‌ی جهان اسلام در موضوع مبنا‌گرایی در تحول علوم انسانی اسلامی‌اند.

جوای آملی نیز تحلیلی از رابطه علوم، مبانی فلسفی و علوم و فلسفه مطلق دارند که زیربنای آن در هستی شناسی، انسان شناسی و شناخت شناسی متفاوت با علوم غرب است. (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۶۷)

الف) بنیان‌های زیرساختی شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی
 بنابر مطالبی که نویسنده در آغاز این مقاله اشاره کرده است، فرایند جاری سازی دانش اسلامی نیازمند یک دستگاه فکری است که با دیگرام زیر بیان می‌شود که در آن مبانی زیرساخت اصول است و اصول زیرساخت دانش و در این میان نظریه و نظریه‌سازی‌های مرتبط با دانش‌ها به‌عنوان منطق تولید دانش محسوب می‌شود. سیر مبانی به اصول و اصول به نظریه‌پردازه‌های حوزه‌های مختلف علمی می‌تواند در میان حرکت اصول به دانش، نقش خود را ایفا کند.

شکل ۱. دیگرام چهارگانه دانش اسلامی

دیگرام فوق مبانی را با عنوان فلسفه و پارادایم‌ها را تحت عنوان اصول و سپس نظریه‌های مبتنی بر علم را به منزله راه تولید علم نشان می‌دهد. هر دانش مبتنی بر ساخت و پردازش نظریات تخصصی حوزه خود است که این نظریه سازی‌ها (ساخت نظریات مبتنی بر اصول مکتبی) و یا نظریه پردازی‌ها (اصلاح نظریات موجود بر اساس اصول مکتبی) می‌بایست با در نظر گرفتن و یا عبارتی با پیوست اصول مکتب مربوط صورت پذیرد. اصول هر مکتب نیز بر پایه فلسفه مکتب یا عبارتی مبانی فلسفی آن مکتب ساخته و پرداخته شده است. پس محقق اسلامی می‌بایست بر اصول اسلامی اشرافیت کامل داشته باشد و حداقل‌های فلسفی دانش مربوطه را بداند. بدین منظور برخی از اندیشمندان از فلسفه مضاف علوم صحبت به میان می‌آورند و اعتقاد دارند محقق اسلامی اگر نیاز به تعلیم فلسفه نداشته باشد ولی باید فلسفه علم مورد تحقیق خود را بداند. (خسروپناه، ۱۳۹۹: ۱۷)

ب) جامعیت نگرش مکتبی در علوم انسانی اسلامی

مکتب به معنای نظام فکری منسجم و هماهنگی است که بتواند با ساختارمندی خاص به تمامی نیازهای فرد و جامعه براساس اصول معین به طور جامع و مانع پاسخ بگوید و شبهات اندیشمندان را نیز رفع کند. درحقیقت نظام جامعی که بتواند به تمامی نیازهای فطری و کمال جویانه بشری پاسخ قانع کننده بدهد و قادر به طراحی ساختار جامع و کامل در همه ابعاد مادی و معنوی اعم از اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی و... برای تأمین سعادت انسان باشد.

در نگاهی دیگر «مکتب عبارت است از یک نظام منسجم و منطقی که به تمامی خاستگاه‌های انسان، مبتنی بر مبانی فکری معین (هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه و ارزش‌شناسانه) و همچنین اصول مشخص مبتنی بر مبانی، پاسخ می‌گوید و بر آن اصول نظام اجتماعی جامعی پایه‌گذاری کرده و در تمام زمینه‌های مورد نیاز انسان، براساس مبانی و اصول خود با رعایت ربط و نسبت و جهت، قواعد و دستورات مشخصی جهت پاسخ‌گویی به نیاز عمومی فرد و جامعه عرضه نماید» (بخرد، ۱۳۹۲: ۴۵)

یکی از دسته‌بندی‌های مکاتب در عرصه جهانی شامل دو وجه مکاتب بشری و مکاتب الهی می‌باشد. از عمده‌ی مکاتب مدعی نجات بشر و پاسخ‌گویی به همه‌ی سؤالات اجتماع انسانی یکی لیبرالیسم است که محصول و حامی نظام سرمایه‌داری حاکم بر بشریت است و دیگری سوسیالیسم یا کمونیسم است که عوارض نظام سرمایه‌داری حاکم را درک و آن را آفت جامعه انسانی می‌داند و درصدد مهار عوارض نظام سرمایه‌داری است و خود را به‌عنوان مکتب نجات‌بخش انسان، از اسارت سرمایه‌معرفی می‌کند و این نیز موجب ظهور نظام اجتماعی جدید در جهان شد و این نظام در تعارض با لیبرالیسم بود و جهان را به دو قطب غرب و شرق تقسیم کرد. اصول برخاسته از مبانی فکری این دو مکتب موجب ظهور دو بلوک شرق و غرب شده که قرن بیست قرن درگیری این دو مکتب بشری بود. در نیمه‌ی دوم این قرن، مکتب اسلام با شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران به صحنه آمد و به‌عنوان معارض دو مکتب مادی لیبرالیسم و سوسیالیسم بنیان‌های فکری خود را در عرصه‌ی اداره‌ی جامعه به کار گرفت.

در این میان مکتب سوسیالیسم از میدان خارج شد و امروز دو مکتب لیبرالیسم و اسلام در تعارض بنیانی هستند. درگیری‌های نظام سلطه و جمهوری اسلامی که در محور مقاومت در خاورمیانه گسترش یافته، گویای این حقیقت است. شکل زیر اصول حاکم بر مکاتب بزرگ موجود را نشان می‌دهد و اشتراکات و تفاوت‌های آن را بیان می‌دارد.

شکل ۲. تعارضات و اشتراکات اصولی مکتب لیبرالیسم، سوسیالیسم و اسلام

در شکل فوق اصول مکاتب یاد شده بیان شده است. با توجه به نوع نگاه هر مکتب به اصول خود می‌توان انتظار داشت معارف، آگاهی و دانش‌های افراد وابسته به هر مکتب متفاوت باشد. اصول حاضر خود ریشه در بنیان‌های فلسفی مکاتب دارند که در ادامه مورد توجه قرار می‌گیرند.

در نگاه هستی‌شناسانه مکتب اسلامی و در طول اصل وحدت و توحید‌گرایی، ذات همه اشیاء و موجودات عالم از خداوند سرچشمه می‌گیرد اما در مکاتب دیگر این موضوع وجود ندارد و

خالقیت اشیا و موجودات در ذات ماده تصور می‌گردد. یا بر اساس اصول هدایت در اسلام، ذات هدایت عالم به دست خداوند و بوسیله پیامبران دیده شده است حال آنکه در مکتب سوسیالیسم ریشه و اصالت هدایت به دست اجتماع و توافق جمعی جامعه عنوان می‌گردد و یا در مکتب لیبرالیسم این هدایت ریشه در اصالت فرد دارد و اوست که هدایت خود را بر عهده خواهد داشت. به همین ترتیب اصول پنجگانه اسلامی در تعارض جدی با اصول مکاتب سوسیالیسم و لیبرالیسم قرار می‌گیرد.

ج) بنیان‌های مؤثر در شکل‌گیری اصول علم اسلامی

در حوزه فلسفه درباره موضوعاتی چند به عنوان بنیان‌های اساسی اندیشیدن بحث و گفت‌وگو می‌شود که عبارت‌اند از «معرفت‌شناسی» یا شناخت‌شناسی، «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «ارزش‌شناسی». این چهار موضوع از بنیانی‌ترین موضوعاتی است که هر مکتبی باید برای آن پاسخ مناسب داشته باشد. اسلام به عنوان یک مکتب فکری در همه حوزه‌ها متناسب با موارد زیر به معرفی مبانی و به تبع آن به تبیین اصول می‌پردازد. اصولی که هیچ‌یک از مبانی را نمی‌تواند نقض کند و سایه‌افکن بر همه رشته‌های علوم انسانی اسلامی باشد.

مبانی جمع مینا و در اصل به معنای ضمیمه سازی اجزا و مواد و عناصر خاص به یکدیگر به منظور پیدایش ساختار ویژه، باکیفیت و هیئت خاص است، و تفاوتی ندارد که آن ساختار مادی باشد یا معنوی (مصطفوی، ۱۳۶۰ ش، ج ۱: ۳۴۴). اصول دین در اسلام و به ویژه شیعه عبارت از توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت است. اعتقاد به این اصول و پذیرش مستدل آن است که اسلامیت یک انسان را تأیید و تصدیق کند و تشکیک و تکذیب هر یک از اصول موجب تکفیر فرد شود. در گام اول پذیرش این اصول است که فرد را مسلمان و مطهر می‌کند. آیا با نگاهی دیگر به همین اصول، پذیرش اصلیت و حاکمیت آن بر علوم انسانی نمی‌تواند علوم انسانی را نیز اسلامی و مطهر کند؟ اصولی که رسالت علم کلام اسلامی ادله اثبات آن را در خود دارد، فلسفه اسلامی بیشترین وظیفه خود را بازشناسی معارف مستتر در آن می‌بیند و منطقی و استدلال، پشتیبانی از آن را بر عهده دارد. این اصول خود به مبانی معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی اسلام متکی است. اکنون با توجه به سیر منطقی مذکور با نگاه مکتب الهی اسلام به اختصار به معرفی مبانی پرداخته و مراتب و مراحل تبیین آن شناسایی شده است.

از اینرو می‌توان اظهار داشت مکاتب مختلف بر اساس چهار مبانی زیر اصول خود را بنا نهاده

و به تعریف آن پرداخته اند.

۱- بنیان فلسفی معرفت‌شناسی: تعریف خود از معرفت و چگونگی شکل‌گیری آن در ذهن انسان

در مبانی اسلامی، حس، عقل و قلب، ابزارهای مؤثر در فهم و ادراک معرفی می‌شوند و عمده‌ترین وجه ممیزه انسان توانایی بهره‌وری از عقل و قلب در شناخت پدیده‌هاست. اگر شناخت را ادراک انسان از یافته‌ها و داشته‌هایش بدانیم و بپذیریم که یافته‌های انسان محصول تلاقی دو دسته دانش به نام علم حضوری و علم حصولی است و داشته‌هایش نیز محصول تلاقی علم حضوری و تجربه ماقبل است، درواقع همان مجموعه علوم حضوری (بدیهیات) و علم حصولی انباشته شده (متراکم) تجربه نامیده می‌شود.

۲- بنیان فلسفی هستی‌شناسی: تعیین دامنه وجودی هستی و معرفی خالق آن

هستی‌شناسی شاخه‌ای از علم فلسفه است که به مطالعه ماهیت چستی و ساختار واقعیت می‌پردازد (ژاکوب، ۱۳۸۴: ۸۶) از منظر اسلامی واقعیت توحید در خلقت، به معنی وحدت و پیوستگی جریان خلقت در هستی است. در این نگرش تمامی مخلوقات با وجود تنوع و کثرت مشترکات مرتبگی دارند که همه آن‌ها را در حوزه مخلوقات پیوند می‌دهد. حیات وجه مشترک همه پدیده‌های هستی است و از جماد تا انسان را شامل می‌شود، اما جماد درجه نازلی از حیات دارد. از آنجا که منشأ وجودشان اشتراک در هستی و وجه تمایزشان نیز در میزان برخوردارگی از هستی است، وجه مشترکشان همان وجه تمایزشان خواهد بود (عبودیت، ۱۳۸۷: ۶۶)

۳- بنیان فلسفی انسان‌شناسی: واقعیت وجودی انسان و دامنه حیات و مراتب هستی او

اسلام انسان را مخلوقی می‌داند که ابعاد وجودی او از پست‌ترین حیوان تا عالی‌ترین جلوه‌های الهی که «و نفخت فیہ من روحی» است در خود دارد، کمال مطلوب انسان را خداگونه‌گی یعنی ظهور و بروز صفات خداوندی در خود و منشأ خیر برای سایر انسان‌ها بودن معرفی می‌کند. تأکیداتی که اندیشمندان مسلمان در شناخت انسان دارند، نه در شکل «شناخت نیازهای زیستی» اوست، (کجباف، ۱۳۹۴: ۶۶)، بلکه در راستای شناخت هدف از خلقت، کمالات انسانی، کیفیت تحقق تکامل و نقش اراده و اختیار در تحقق کمالات، کیفیت جبر طبیعی، تاریخی و اجتماعی حاکم بر ابعاد وجودی و نقش فطرت و کارکرد آن در زندگی کمال‌جویانه انسان است که می‌تواند علوم انسانی را از خود متأثر کند. در این نگاه، انسان موجودی جسمانیت‌الحدوث و روحانیت‌البقا معرفی می‌شود

(طباطبائی، ۱۳۹۲: ۲۴۲) که فنا و نیستی در زندگی او راه ندارد و بودن او به این دنیا محدود نبوده و نیست

۴- بنیان فلسفی ارزش شناسی: ارائه ملاک‌های ارزش‌گذاری در حوزه زیستی انسان
 ارزش‌ها در مکاتب به عنوان سنجه فعالیت مکتب معرفی می‌شوند یا بعبارتی «حیات و بالندگی ارزش‌های جوشیده از هر مکتب، نشان از حیات و بالندگی و اعتبار آن مکتب دارد» (رهنمایی، ۱۳۷۸: ۱۰۹). ارزش در لغت به معنای اعتبار، مقدار، اندازه، حد، قیمت، قدر، منزلت، جایگاه و در نهایت مطلوبیت آمده است. شهید مطهری ارزش را این‌گونه معرفی می‌کند: «اگر چیزی به هر نوعی مفید باشد و منظوری را تأمین بکند و کمالی برای یک درجه از درجات وجود انسان و یک قوه از قوه‌های انسان باشد و از طرف دیگر رایگان نباشد، یعنی به‌سادگی در دسترس نباشد و قابل انحصار هم باشد، اینجا ارزش پیدا می‌شود. هوا ارزش ندارد، چرا؟ زیرا، اولاً رایگان است، یعنی به اندازه‌ای که همه استفاده کنند وجود دارد، ثانیاً قابل مالکیت و انحصار نیست. ولی در مورد زمین چنین نیست، عده‌ای زمین‌ها را به خود اختصاص می‌دهند و دیگران را محروم می‌کنند و ارزش به وجود می‌آید» (مطهری، ۱۳۷۴: ص ۲۳۶-۲۳۴)

ارزش در حوزه‌های متفاوت مفهوم‌شناسی (واژه‌شناسی و فرهنگ)، شناخت‌شناسی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی، رویکردهای خاص خود را دارد که در این نوشتار بیشتر رویکرد انسان‌شناسانه ارزش موردنظر است. اگر قبل از پرداختن به موضوع ارزش در حوزه انسان‌شناسی درباره این سخن نیچه، متفکر آلمانی تأمل شود، سؤالی اساسی مطرح می‌شود که چرا ارزش در میان انسان‌ها متفاوت است و علت تعارض ارزش در بین انسان‌ها چیست؟ «نیچه فلسفه را چیزی جز ارزش‌آفرینی نمی‌داند و فیلسوف راستین را کسی می‌داند که ارزش‌های تازه بیافریند و با ارزش‌های کهن به پیکار برخیزد» (دادبه، ۱۳۶۹: ۱۷۱). پاسخ به سؤال فوق می‌تواند عوامل مؤثر در شکل‌گیری ارزش‌ها و تعارضات را بهتر نشان دهد.

معرفی اصول دانش در مکتب اسلامی

اصولی که در اندیشه دینی برخاسته از بنیان‌های چهارگانه فوق منشأ می‌گیرد و در تولید علوم انسانی اسلامی نیز نقش اصلی به عهده دارند، عبارت‌اند از:

۱- اصل اول: «وحدت‌گرایی»

از منظر کلامی توحید شامل ابعاد مختلفی می‌باشد که از جمله آن می‌توان اشاره داشت که

توحید در بعد نظری شامل توحید ذاتی، صفاتی، افعالی می‌باشد. (مطهری، ۱۳۹۳: ۹۸-۹۹) در بعد کارکردی، توحید در خلق، توحید در امر و توحید در عبادت را شامل می‌شود و در حوزه عرفان نیز توحید، وحدت من جمیع الجهات و یا وحدت وجودی و تکثر وجود را می‌توان عنوان نمود. توحید در امر که از اداره امور عالم را به خدای واحد برمی‌گرداند و توحید در عبادت که از ضرورت تبعیت متقابل مخلوقات از مدبرالامور سخن به میان می‌آورد، درحقیقت به اصل وحدت‌گرایی در پرتو تقدم‌نداشتن بر خدا و رسول می‌انجامد.

جامعه معتقد به توحید نمی‌تواند از وحدت اعضای جامعه غافل باشد؛ به‌ویژه آنکه ایجاد شکل جامعه یکپارچه و متحد باید اولین نتیجه عملی اعتقاد به توحید در عبادت باشد؛ زیرا همه به یگانگی خداوند اعتقاد دارند، خود را بنده او می‌دانند و اطاعت از فرامین او را بر خود واجب می‌شمارند. در دیگر گام چون همه از قوانین وضع‌شده توسط او باید تبعیت کنند، خودبه‌خود یگانگی رفتاری نیز در این جامعه باید مشهود باشد.

وحدت‌گرایی که از اعتقاد به توحید برخاسته است و نقش اصلی در پیوند اجتماعی انسان‌های جهان را بر عهده دارد، پیوندی برخاسته از عمق باور به خدای واحد و در حد برادری و اخوت انسان‌هاست. اگر علوم انسانی محور کنش اجتماعی خود را دستیابی به اتحاد و وحدت آحاد انسان‌ها قرار می‌داد، جامعه ایده‌آل اسلامی محقق می‌شد تا بتواند با کمترین آسیب‌های روانی مستحکم‌ترین پیوند اجتماعی را ایجاد کند. (اسدی گرمارودی، ۱۳۸۱: ۷۴) وحدت بین آحاد اجتماع باید رسالت عمده علوم انسانی باشد. مهمترین نکات در مورد سنجش وحدت‌گرایی در اندیشه دینی شامل موارد ذیل می‌باشد.

- ۱- شرط اسلامیت یک رشته علمی یا هر دانشی میزان تأثیر آورده‌های آن دانش در ایمانزایی و عمق‌بخشیدن به باور انسان‌هاست.
- ۲- تحقیق علمی باید تأثیر دانش موردنظر را در متقاعدکردن انسان به پذیرش خداوند و میزان پابندی به آورده‌های دینی مورد سنجش قرار دهد.
- ۳- تحقیق علمی باید میزان تأثیر آورده‌های علمی در استحکام‌بخشی به روابط اجتماعی انسان‌ها را بازسنجی کند.
- ۴- تحقیق علمی باید در هر رشته‌ای از علوم انسانی، میزان اثربخشی آن دانش در ایجاد وحدت اجتماعی و نزدیک‌کردن جامعه به تشکیل «امت واحده اسلامی» را ارزیابی کند.

۵- تحقیق علمی در تولید علوم انسانی اسلامی نمی‌تواند در میدان عمل با اصل وحدت‌گرایی مغایرت پیدا کند.

۲- اصل دوم: هدایت‌جویی

این اصل از اعتقاد به نبوت حاصل می‌شود که باید بتواند میل به دانائی را در پرتو عطش درونی انسان به دانایی پاسخ‌گو باشد؛ نوعی دانایی که بتواند صراط مستقیم را به او بنمایاند. اصل هدایت‌جویی روح کاوش و تحقیق و حقیقت‌جویی را در آحاد انسان‌ها باید فعال کند و تلاش برای پیدا کردن مسیر کمال و طی طریق در این مسیر را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دهد. آموزه‌های فرهنگی در حاکمیت فرهنگ و تمدن اسلامی مبتنی بر مسیر هدایت و صراط مستقیم الهی است که توسط نظام تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش و رسانه‌های صوتی و تصویری و ده‌ها نهاد و سازمان دیگر تعلیم داده می‌شود. نیاز به دانایی و مهارت‌آموزی که بخش اعظم فعالیت‌های انسان، به آن وابسته بوده و همواره مورد نیاز اوست، استعداد‌های انسان را بارور می‌سازد. این موضوع همان رسالت تربیت در نظام اسلامی است.

«تربیت در دیدگاهی، انتقال فرهنگ و تمدن از نسلی، به وارثان خود و یا نسل بعد از خود باید دانست که زمینه را برای تکامل حداکثری نسل‌ها با بهره‌گیری از تجارب حاصله فراهم می‌نماید. حال این سؤال پیش می‌آید که فرهنگ چیست؟ فرهنگ را مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، عقاید، هنرها، اخلاقیات و عادات و قوانین و هر امری که آدمی را به عنوان یک عضو مؤثر از جامعه خویش قرار می‌دهد، معرفی می‌کنند» (قائمی، ۱۳۶۳: ۲۶۰)

«تمدن، حاصل تعالی فرهنگی و پذیرش نظم اجتماعی جامعه‌ای است که از شرایط بربریت و بادیه‌نشینی خارج شده و قدم در شاه‌راه نهادینه‌شدن امور اجتماعی نهاده است» (ولایتی، ۱۳۷۷: ۱۹). با توجه به مفهوم تربیت و تمدن درمی‌یابیم که کار تربیت نقش‌پذیری در تمدن‌سازی اسلامی است که در دو صورت این امر محقق می‌شود.

الف) هدایت که با در نظر گرفتن اصل اختیار و اراده آزاد فرد مطرح می‌شود.

ب) تربیت که در واقع به نحوی با استفاده از دست‌کاری عوامل انگیزشی اختیار را از خود متأثر می‌کند و شکلی ظریف از جبر نامحسوس با خود دارد. آنچه در این مبحث مورد توجه است، هدایت‌طلبی است که با در نظر گرفتن جوانبی می‌توان آن را سنجید.

مراتب زیر به‌عنوان ابزار سنجش روح هدایت‌طلبی در شکل‌فرایندی باید بهره‌برداری شوند.

- ۱- محقق باید وجود عطش حقیقت‌جویی در ضمیر و فطرت انسان و انگیزه تلاش و کوشش برای دستیابی به پاسخ در جهت رفع این عطش را مدنظر قرار دهد.
 - ۲- محقق باید علوم مورد نظر را برای اندیشیدن روی آیات الهی موجود در عرصه هستی و حوزه زیستی در نظر داشته باشد؛ به طوری که با تفکر بر آیات به تصدیق وجود خالق هستی بپردازد.
 - ۳- تحقیق باید به درک حقیقت اثرگذاری وجود خالق هستی در تمامی زوایا و فهم هدایت تکوینی و تشریحی کمک کند.
 - ۴- دانش باید ایجاد روح هدایت‌طلبی را که در شکل یافتن صراط مستقیم است و در قالب عبادت انجام می‌گیرد، در عمق جان‌ها نفوذ دهد.
 - ۵- دانش باید بتواند نیاز به هدایت‌طلبی در نظام اجتماعی را همسو با نهادها و ساختارهای مختلف تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش و فرهنگ و هنر و صدا و سیما و ده‌ها سازمان‌های اجتماعی دیگر که در جامعه انسانی تأسیس شده است، یاری دهد.
- نتیجه اینکه انسان به هادی و راهنما نیاز دارد و خداوند تبارک و تعالی با ارسال رسل و انزال کتب این نیاز او را پاسخ می‌گوید. در مقابل انسان باید در برابر تعلیمات انبیای الهی مطیع و تابع شود. دانش‌های اسلامی ابزارهایی هستند که از منبع فیض به او هدیه شده است و خیر و سعادت دنیا و آخرت را تضمین می‌کند.

۳- اصل سوم: دنیا - آخرت‌گرایی

این اصل محصول اعتقاد به معاد و به معنای دریافت این حقیقت است که جهان و هستی واقعیتی است که ابتدایی محدود و انتهایی نامحدود دارد. همچنین انسان موجودی است که بین این دامنه وجودی، (جسمانیت الحدوث و روحانیت البقا) (ملاصدرا، بی تا: ۲۶۴) واقع شده است. اگر باید برای زندگی انسان هدف‌گذاری شود و براساس آن هدف برنامه‌ریزی به عمل آید، باید با در نظر گرفتن این امر که آخرت نیز بخشی از هستی اوست، برنامه‌ریزی انجام شود. اصل دنیا- آخرت‌گرایی مبنای پذیرش واقعیتی ممتد است که از ظهور انسان تا جهان آخرت امتداد دارد. آنچه در دنیا- آخرت‌گرایی اصل تلقی می‌شود، این حقیقت است که انتخاب سبک زندگی و سیاست‌گذاری در زندگی باید از حقیقتی تبعیت کند که بتواند هدف نهایی را که تأمین سعادت انسان در دنیا و آخرت است، تضمین کند. قرآن آموزه‌های فراوانی برای هشدار دادن به انسان در زندگی دنیا ارائه کرده که او با پرهیز از غفلت بتواند ضمن برخورداری از نعمت‌های دنیا به ساختن آخرت سعادت‌مند نیز بپردازد؛

زیرا آخرت بخشی از دامنه زیستی اوست یا بخش اصلی آن. چنانچه دامنه هستی به همین جهان ماده محدود باشد، هدف‌گذاری آسان به نظر می‌رسد و سود و لذت می‌تواند هدفی مناسب باشد، اما وقتی دنیا را امتدادی آن‌جهانی بوده و بر آن نیز خدایی قادر و عالم حاکم است، برنامه‌ریزی برای زندگی این جهان آسان نخواهد بود؛ زیرا باید به نحوی زندگی کرد که ضمن برخورداری از سود و لذت این دنیا، رضایت خدا را که جز در پرتو عمل به قوانین الهی ممکن نیست نیز حاصل کرد. تحصیل رضایت او نیز تابع ملاحظات عدیده‌ای است که در بسیاری از موارد با ابزار و نگاه مادی و دنیایی که برخورداری از سود و لذت است، در تعارض قرار می‌گیرد.

متأسفانه انسان همین مسئله به ظاهر ساده و ناقص را نیز نتوانسته تاکنون حل کند و راه کارهای او در حل مسئله موجب ظهور فاشیسم، نازیسم، امپریالیسم و هزاران شکل از اشکال تبعیض، فقر و فلاکت برای جامعه انسانی شده است. هرچه انسان مادی در حوزه علوم دقیقه بیشتر پیشرفت می‌کند و در صنعت و تکنولوژی به اکتشافات و اختراعات بیشتری دست می‌یابد، از حقیقت خود بیشتر فاصله می‌گیرد و ناتوانی او در حل این‌گونه مشکلات افزایش می‌یابد. دلیل این امر هم غفلت از بخش اصلی وجود خویش، یعنی روح یا ماوراءالطبیعه است.

در برنامه‌ریزی برای زندگی انسان، اندیشه وحیانی می‌تواند به‌عنوان ام‌المعارف، مرجع اصلی باشد و در پرتو آن به کمک عقل و اندیشه به نیازهای او پاسخ گوید. اگر از میان عناصر تأثیرگذار در زندگی انسان، درباره سه عنصر «اقتصاد، سیاست، فرهنگ» تأمل شده و راه کار وحیانی برخورد با این سه عنصر بازخوانی شود، بهتر می‌توان دریافت که در زندگی دنیایی یا در نگاه دنیا-آخرت‌گرایانه، هریک چگونه نقش ایفا می‌کنند. این سه عنصر هم مورد توجه دنیاگرایان است و هم در نگاه دنیا-آخرت‌گرایی به‌عنوان عوامل مؤثر در زندگی مورد قبول، اما هریک با سبک و نگاهی آن را مؤثر می‌داند. اگر عامل سنجش سبک زندگی بر مبنای دنیا-آخرت‌گرایی باشد، این سه عنصر کارکردی متفاوت خواهند داشت. کارکردهای این سه عنصر برای انسان دنیا - آخرت‌گرا عبارت است از:

- ۱- دانش باید رضایت خدا در هر فعالیت دنیایی را با ملاحظه حسن فعلی و فاعلی اعمال و تلاش برای سلامت نفس مورد توجه قرار دهد که یکی از ویژگی‌های علوم تأکیدشده در اسلام است.
- ۲- دانش نباید ظهور خداآوری متکی به ایمان در تلاش‌های اجتماعی و جلب رضایت خدا در خدمت به انسان‌ها را نادیده بگیرد.
- ۳- داشتن پیوستار آخرت‌گرایانه برای هر نوعی از دانش در حوزه‌های اجتماعی اقتصادی و فرهنگی

یکی از ضروریات است.

۴- شاخص علمیت دانش کمک به مهار انانیت و خودبینی‌ها و تلاش برای نقش‌پذیری در ساخت جامعه توحیدی نباید با غفلت مواجه شود.

این شاخص‌ها می‌توانند در سنجش اصل دنیا- آخرت‌گرایی به محقق کمک کند.

۵- اصل چهارم، عدالت‌خواهی

بنیان و اساس این اصل اعتقاد به عدالت است. عدل یکی از صفات خداوند است که از دیرباز

در شیعه به‌عنوان یکی از اصول دین مطرح شده است.

مفهوم عدل به معنای به کار بردن هر چیزی در جای خود و انجام دادن هر کاری به نحو شایسته است. عادل دانستن خدا یعنی هم در نظام تکوین و طبیعت، هر چیزی را تحت نظامی خاص و مناسب آفریدن و هم در نظام تشریح، قوانین را عادلانه و بجا و هماهنگ با هدف خلقت، طراح کردن. طبیعی است که به هر فرد به اندازه استعداد و توانایی اش باید تکلیف واگذار کرد. در این میان، عدل را در دو وجه یکی حوزه فردی و دیگری اجتماعی مورد تأمل قرار می‌دهند. عرصه عدل را که جریان ربوبیت و مشیت تکوین و تشریح الهی روشن می‌کند، منحصر در روابط فردی و شخصی ندانسته و در توصیف الهیات روابط و مناسبات عدل و ظلم در سطح الگوها و ساختارها و نظام‌های اجتماعی مهم‌ترین رکن دین در مقیاس تمدنی و اجتماعی باید دانست (خاکی قراملکی، ۱۴۰۰: ۷۳۴)

در جامعه اسلامی «عدالت»، نه تنها برای رهبری که برای همه مدیران جامعه در سطوح مختلف عالی، میانی و عملیاتی الزامی است. در فضیلت عدل بر سایر کمالات انسانی شخصی نکته سنج از امام علی (ع) می‌پرسد، عدل افضل است یا جود؟ امام در پاسخ می‌فرماید «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» عدالت قانونی عام است، کلی و همه شمول که همه آحاد اجتماع را در بر می‌گیرد و بزرگ‌راهی است که همه باید از آن بروند، اما جود و بخشش یک حالت استثنایی و غیر کلی است که نمی‌شود روی آن حساب کرد.

همان‌طور که عدل یکی از صفات خداوندی است و خلقت عالم براساس آن پایه ریزی شده، برای بقا و دوام آن نیز ضروری است. جامعه انسانی هم بقا و دوامش بر عدل استوار خواهد بود. «الْمُلْكُ يَبْقَى مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبْقَى مَعَ الظُّلْمِ» اداره جامعه اسلامی باید مبتنی بر عدل باشد.

۱- عدل قانونی عام و فراگیر در نظام خلقت الهی است و برای هر جزء از اجزای علم در نظام حاکم بر خلقت جایگاهی خاص قائل است.

۲- دانش اسلامی باید همواره جایگاه خود را در نظام‌واره علوم مشخص کرده و پیوند منطقی با سایر علوم انسانی اسلامی برقرار کند.

۳- دانش اسلامی باید بتواند پازل مجموعه ای علوم را تکمیل نموده و نقش اثربخشی خود را نیز مشخص کند.

۴- علم باید بتواند ضمن اعتدال و توازن علمی، هر بخش از دانش را در جایگاه منظومه خود مشخص و معین کند.

۵- روح کلی حاکم بر تحقیق باید پاسخ گوی نیازی از خلأ جامعه انسانی باشد. با چنین رویکردی است می‌توان به عدالت در حوزه علوم اسلامی اطمینان یافت.

۶- اصل پنجم: ولایت‌پذیری

این اصل از اصل امامت منشأ می‌گیرد. وقتی به آموزه‌های وحی تأمل شود، به حقیقت ضرورت امامت و نقش کلیدی آن در بقای جامعه انسانی و جایگاه امام به‌عنوان هسته مرکزی نظام اجتماع انسانی تصدیق خواهد شد. به این معنا که امام مانند خورشید از میان پرجاذبه ترین انسان جامعه برگزیده شده است تا در مرکز توجهات آحاد انسانی قرار بگیرد و محوریت نظام اجتماعی را عهده دار شود. این امام اگر منصوب خداوند باشد، حقیقت محض است.

اگر باید انتخاب آن را به انسان‌ها واگذار کنند، ضروری است شرایطی برای شناسایی او معین کنند که دست‌یابی به آن اطمینان‌بخش بوده و مردم به‌آسانی بتوانند از درستی انتخاب خود مطمئن شوند تا الکترون وار به گردش بچرخند و از فرامینش اطاعت کنند. شرطی که ائمه معصوم برای این امر تعیین کرده‌اند، می‌تواند مناسب‌ترین راه باشد تا در پرتو مراعات آن از دست‌یابی به حقیقت مطمئن شوند. در روایتی که به توقیع شریف معروف است از ولی عصر (عج) نقل شده که فرمودند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم» و اما در رخدادهایی که پیش می‌آید به روایان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم» (الحر العاملی: ۱۰۱) این حدیث مصداق مناسب‌ترین راه برای دست‌یابی به حقیقت است.

۱- ولایت‌پذیری در عرصه علم و دانش از پذیرش ولایت الهی شروع می‌شود و منشأ همه علوم بر الهی‌بودن آن منحصر است.

۲- رسالت محقق درک این حقیقت است که تلاش برای دست‌یابی به دانش هم جز به عنایت

خداوند تبارک و تعالی ممکن نیست و تسلیم اراده او باید بود تا به حسب ظرفیت از خزانه علم الهی بهره‌مند شد.

۳- دستیابی به حقیقت علم از راه‌های مختلف ممکن است که الهامات الهی مناسب‌ترین آن‌ها و تزکیه مقدمه اولیه دست‌یابی به آن است.

۴- اصیل‌ترین ملاک صحت علمیت یک حوزه دانشی داشتن منشأ و حیانی یا مورد تصدیق وحی قرارگرفتن و حداقل مغایرت‌نداشتن با وحی است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که بیان شد، مبانی اندیشه دینی به‌عنوان پشتوانه فکری محققان حوزه علوم انسانی اسلامی مطرح شد و چهار مبنای اصلی و زیربنایی برای ساخت اصول سنجش اسلامیت دانش‌های بشری مورد بحث قرار گرفت که عبارت بودند از هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، ارزش‌شناسی و انسان‌شناسی. آنچه متصور است این است که اندیشمند مسلمان نیاز دارد مبانی اندیشه‌ای خود را پیام‌زود تا براساس آن بتواند به اصول موردنظر مطرح در اندیشه اسلامی نزدیک شود و خود را با پشتوانه معرفتی مورد نظر همسو کند.

پنج اصل بیان‌شده به‌عنوان ملاک سنجش اسلامیت دانش‌های تولیدی بشری در عصر حاضر معرفی شدند و ضمن تشریح فضای نظری و عملی آن به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و کاربرد هر اصل در دستگاه نظری دانش در مکتب اسلامی بیان شد. همه اصول پنج‌گانه دانش اسلامی اعم از اصل وحدت‌گرایی در پرتو تقدم‌نداشتن بر خدا و رسول، هدایت‌طلبی در پرتو اعتقاد به نبوت، آخرت‌گرایی در پرتو اعتقاد به معاد، عدالت‌خواهی در پرتو اعتقاد به عدل اسلامی، ولایت‌پذیری در پرتو اعتقاد به امامت و جریان ولایت الله می‌تواند منطق حاکم بر دانش‌های تولیدی بشر را به‌سوی اسلامی‌سازی سوق دهد و در پرتو آن جامعه‌ای بسازد که علوم اقتصاد، مدیریت، علوم اجتماعی، روان‌شناسی و... آن تأمین‌کننده امت واحده اسلامی و تضمین‌کننده سعادت دنیا و آخرت باشد. همچنین انسان‌های هدایت‌جو و کمال‌گرا را پرورش دهد و عدالت‌خواهی روح حاکم بر تلاش جمعی‌شان شود. در چنین جامعه‌ای عالم‌ترین و متقی‌ترین فرد، امامت جامعه را به عهده می‌گیرد و به‌عنوان امام جامعه برگزیده می‌شود. محور کار امام نیز رهبری امت واحده اسلامی است. چنین جامعه‌ای شاخص‌های تعریف‌شده اندیشه دینی در پرتو مراعات اصول اعتقادی اسلام، عدالت اجتماعی را تأمین و تضمین می‌کند.

سنجش میزان اسلامیت، با تحقق اهداف مذکور در اندیشه دینی و دست یابی به مراتب کمالات انسانی و ظهور نظام اجتماعی با ساختار کمال گرایانه و مطلوب که تبیین کننده تمدن نوین اسلامی خواهد بود، از آرمان‌های تحول در حوزه علوم انسانی اسلامی است. اگرچه باید افزود در راستای نگاه مکتبی به دانش‌های بشری و در پرتو نگاه مکتب الهی می‌توان عنوان کرد که اصول حاکم بر دانش‌های انسانی اسلامی همگی با سه ویژگی مکتب الهی همسو بوده که حتی می‌توان آن را به عنوان اعتبار صحت ابزار ارزیابی سنجش اصول پنج‌گانه به کار برد.

۱-جامعیت: در پرتو آیه شریفه «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (انعام: ۵۹) این حقیقت دریافت می‌شود که اسلام قدرت پاسخگویی به همه نیازهای اساسی جامعه را دارد. در این نگاه توانایی قرآن برای ارائه راه‌کار به همه عصرها، نسل‌ها و دانش‌ها مورد تأکید قرار می‌گیرد.

۲-عقلانیت: در پرتو آیات شریفه ی افلا تعقلون (مومنون: ۸۰)، افلایتدبرون (محمد: ۲۴) موضوع عقلانیت در تفکر انسانی مطرح می‌شود که از اموری است که اسلام همواره برای تبیین مسائل، مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد. تا آنجا که صدور حکم «کلما حکم به العقل حکم به الشرع و کلما حکم به الشرع حکم به العقل» از اصول موضوعه قرار می‌گیرد.

۳-اجتهاد: در پرتو آیه شریفه «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹) این موضوع تفهیم می‌شود که در دو مرحله «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ» (جمعه: ۲) اگر جهاد علمی با شاخصه تقدم تزکیه بر تعلیم انجام پذیرد، همواره حمایت و هدایت الهی به عنوان کلید دستیابی به حقایق قرآنی از وعده تخلف‌ناپذیر است.

این مقاله مقدمه‌ای بر تلاش‌های تکمیلی دیگر است که در حوزه شناخت‌شناسی اسلامی باید انجام شود تا بتواند روش شناخت، ابزار شناخت، منابع شناخت و ملاحظات شناخت‌شناسی اسلامی را متفاوت از شناخت‌شناسی سکولار بیان کند و در ادامه روش پژوهش و ملاحظات آن در منابع انسانی اسلامی را بهتر نشان دهد. گفتنی است مباحث مربوط به ملاک سنجش و موضوعات مربوط به روش تحقیق در علوم انسانی اسلامی به پژوهشی مکمل نیاز دارد.

کتابنامه

۱. اسدی گرمارودی، محمد. (۱۳۸۱). *کارایی دین در دنیا*. تهران: نشر رجا.
۲. الحر العاملی، محمد بن الحسن. (۱۳۸۳). *وسائل الشیعه*. تهران: مکتبه الاسلامیه.
۳. ایمان، محمدتقی. (۱۳۹۹). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

۴. بخرد، مصطفی. (۱۳۹۲). *میانی اصول و الگوهای مدیریت اسلامی*. قم: انتشارات سلمان فارسی.
۵. پارسانیا، حمید. (۱۳۹۱۲). "روش‌شناسی فلسفه سیاسی و علم سیاست." تهران: فصلنامه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، شماره ۲۲.
۶. تقوی، سید محمدرضا. (۱۳۹۹). *الگوی علوم انسانی اسلامی، چارچوب نظری و مدل عملیاتی*. تهران: نشر آفتاب توسعه.
۷. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. قم: مرکز نشر اسرا.
۸. حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۸۳). *آیینۀ اندیشه*. شماره ۱۳. ص ۸۶.
۹. حداد عادل، غلامعلی. (۱۳۹۲). "جایگاه تعلیم و تربیت در علوم انسانی." *پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی*. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال سیزدهم، شماره دوم.
۱۰. خاکی قراملکی، محمدرضا. (۱۴۰۰). *درآمدی بر الهیات تمدنی*. تهران: انتشارات تمدن نوین اسلامی.
۱۱. خامنه ای، سید علی. (۱۳۹۲). *رساله اجوبه الاستفتائات*. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۱۲. دادبه، علی اصغر. (۱۳۶۹). *کلیات فلسفه*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۱۳. داوری اردکانی، رضا. (۱۳۸۱). "ابن رشد، فیلسوف اسلامی زمینه ساز رنسانس و آموزگار مدرنیزاسیون." *فلسفه*. ش ۶ و ۷.
۱۴. رهنمایی، سید احمد. (۱۳۷۸). "آسیب‌شناسی فرهنگی." *معرفت*. شماره ۳۰.
۱۵. شیخ فرشی، فرهاد. (۱۳۸۱). *روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۶. طباطبائی، سید حسین. (۱۳۹۲). *مهرتابان، یادنامه اندیشه های علامه سید حسین طباطبائی*. قم: انتشارات علامه.
۱۷. عبودیت، عبدالرسول. (۱۳۸۷). *فلسفه مقدماتی*. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۸. عطاس، محمدنقیب. (۱۳۷۴). *اسلام و دنیویگری (سکولاریسم)*. (احمد آرام). تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران و مؤسسه اندیشه و تمدن اسلامی کوالامپور.
۱۹. غروی، محسن. (۱۳۷۲). "امکان وجودی فقری در فلسفه." *کیهان فرهنگی*. شماره ۲۹۳.

۲۰. قائمی، علی. (۱۳۷۸). مجموعه بحثها در زمینه شناخت، هدایت و تربیت نوجوانان و جوانان. تهران: چاپ امیری.
۲۱. کججاف، محمد باقر. (۱۳۹۴). بررسی و نقد نظریه انسان گرایی مزلو با رویکرد اسلامی. تهران: فصلنامه مطالعات در تحول علوم انسانی، دوره سه، شماره پیاپی ۴.
۲۲. مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۳). چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی. (حسین علی عربی - محمدمهدی نادری قمی). چاپ هفتم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۳. میرباقری، سید محمدمهدی. (۱۳۸۷). "عقل عملی در حکمت اسلامی." پگاه حوزه. شماره ۲۳۸.
۲۴. محمدی، ابوالحسن. (۱۳۸۳). مبانی استنباط حقوق اسلامی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. ملاصدرا. (بی تا). الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه. (مصطفی محقق داماد). ۲۶۴.
۲۶. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۴). اسلام و مقتضیات زمان. تهران: انتشارات الهدی.
۲۷. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۸. موحد ابطحی، سید محمد تقی. (۱۴۰۱). "درآمدی بر علوم انسانی اسلامی." پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. تهران.
۲۹. ولایتی، علی اکبر. (۱۳۷۷). تجلید حیات و فرهنگ و تمدن اسلامی. تهران: فصلنامه اندیشه حوزه، شماره ۱۲.